

رویکردهای دسته‌بندی مسائل اخلاقی

محمد مهدی فیروز مهر*

چکیده

مسائل اخلاقی با رویکردهای متفاوتی دسته‌بندی و تنظیم شده است: الف. رویکرد ارسطویی: از نگاه ارسطو اخلاق به معنای ملکات راسخه در نفس است که بر اثر تکرار عمل حاصل می‌شود. منشأ عمل قوای نفس است و قوای نفس به قوه‌ی شهویه، غضبیه و عاقله تقسیم می‌شود، که بر اساس آن چهار فضیلت و هشت رذیله به عنوان اصول اخلاق تعریف گشته، سایر مسائل اخلاق به عنوان فروع این اصول تنظیم شده است.

ب. رویکرد دینی و قرآنی: به سبب برخی کاستی‌های موجود در رویکرد ارسطویی، برخی صاحب‌نظران مسائل اخلاق قرآنی را بر اساس تنوع متعلقات افعال اختیاری انسان (خدا، خویشتن و دیگران) به اخلاق الهی، فردی و اجتماعی تقسیم و تنظیم کرده‌اند.

ج. رویکرد تاریخی و وقوع مسائل اخلاقی در زندگی بشر بر اساس نقل قرآن.

* - عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

د. رویکرد عرفانی و سیر و سلوکی.

واژه‌های کلیدی

دسته‌بندی مسائل اخلاقی، قوای نفس، مسائل اخلاق، فضائل و رذائل.

مقدمه

از مسائلی که بشر از آغاز تاکنون با آن درگیر بوده و خواهد بود مسأله‌ی اخلاق است؛ زیرا استعداد اخلاق‌ورزی و تمایل به فضائل و تنفر از رذائل از امور خاص انسان و بُعدی از ابعاد وجودی او بوده، در کنار سایر استعدادها و تمایلات فطری، جزئی از هویت وجودی او را تشکیل می‌دهد؛ از این‌رو دور از انتظار نیست که اخلاق مسأله‌ی همیشگی بشر بوده باشد و جوامع و افراد، با هر دین و مذهبی، نسبت به آن دغدغه‌ی جدی داشته باشند. بر اساس احساس نیازی که بشر به اخلاق داشته است علم اخلاق شکل گرفته و از قدیمی‌ترین علوم است که مورد توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران بوده است.

خواجه نصیر در تعریف علم اخلاق گفته است:

«علم است بدان که نفس انسانی را چگونه خُلقی اکتساب توان کرد که جملگی افعالی که به ارادت او از او صادر شود جمیل و محمود بود»^۱.

نیز گفته شده است:

«علم اخلاق علمی است که از انواع صفت‌های خوب و بد، صفت‌هایی که با افعال اختیاری انسان ارتباط دارند و کیفیت اکتساب صفت‌های خوب و دور کردن صفت‌های بد بحث می‌کند»^۲.

بر اساس تعاریف یاد شده، هدف در علم اخلاق این است که انسان از انواع رذائل پاک و به فضائل آراسته شود.

^۱ - اخلاق ناصری، ص ۴۸.

^۲ - مصباح یزدی، فلسفه‌ی اخلاق، ص ۱۸.

از مسائل مهمی که در خصوص علم اخلاق مطرح بوده این است که مسائل این علم - یعنی: انواع ردائل و فضائل - چگونه و به چه روشی باید تنظیم گردد و اصول و فروع آن چیست؟ زیرا تنظیم مسائل هر علمی هرچه منطقی‌تر باشد در دستیابی به هدف آن علم و تأمین نیاز انسان نقش مؤثرتری خواهد داشت. در این مقاله تلاش بر این است که کلیات رویکردهای مطرح شده در خصوص دسته‌بندی مسائل علم اخلاق به اجمال مورد بررسی قرار گیرد.

پیش از بیان رویکردها لازم است قوا و گرایش‌های انسان به اجمال بررسی شود؛ زیرا روش‌ها و رویکردهای دسته‌بندی مسائل اخلاقی کم و بیش با نوع نگاه به قوا و گرایش‌های نفس و ابعاد مختلف افعال اختیاری انسان که ناشی از قوا و امیال و غرایز اوست، ارتباط دارد.

قوا و گرایش‌های انسان از نظر قرآن

نفس انسانی که موضوع اخلاق است قوا و گرایش‌های اصیل و متنوعی دارد. این مطلب در قرآن به اشکال گوناگون مطرح شده است که در چهار دسته رده‌بندی می‌شود:

۱. دسته‌ای از آیات انسان را موجودی دو بعدی معرفی می‌کند: بعد ربّانی و روح الهی و بعد جسمانی و بدن مادی: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ^۱**. در این آیات از وجود دو عنصر اساسی (عنصر طبیعی و عنصر الهی) در خلقت انسان سخن به میان آمده و ارزش انسان به عنصر الهی او معرفی شده و هریک از این دو عنصر ویژگی خاصی در او ایجاد کرده است. عنصر طبیعی در او غرایز و امیال طبیعی را پدید آورده و میان او و حیوانات اشتراک پدید آورد. و او را به طبیعت وابسته کرده است؛ و عنصر الهی گرایش‌های الهی و ربّانی با خود به

^۱ - حجر/ ۲۸ و ۲۹.

همراه آورده و او را هم‌سنخ فرشتگان دانسته و به سوی ارزش‌های متعالی و مقدس جهت داده است.

۲. آیاتی که به طور خاص از آشنایی فطری انسان با صلاح و فساد و خیر و شرّ و از یک گرایش ذاتی خبر می‌دهد: **إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**^۱. نطفه‌ی مختلط (مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ) اشاره به استعدادها و ترکیبات گوناگون انسان است.^۲ آوردن اعطای سمع و بصر (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) به عنوان فرع بر آفرینش از نطفه‌ی مختلط، و ذکر هدایت انسان به راه‌های خیر و شرّ که شامل هدایت تکوینی و فطری و هدایت به واسطه‌ی انبیا و رسل می‌شود^۳ (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ) قرینه‌ای است بر این که ماده‌ی خلقت آدمی دارای استعداد قوا و طبایع گوناگون است.

نیز می‌فرماید: **وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا**^۴. مقصود از الهام فجور و تقوا این است که خداوند خیر و شر و صلاح و فساد انسان را به او معرفی کرده است و او می‌داند که چه چیزی فُجور و گناه است و چه چیزی تقوا و صلاح؛ و می‌داند که باید از فجور و گناه اجتناب کند و به تقوا و صلاح روی آورد. آوردن «الهام» به دنبال تسویه (وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا...) اشاره به این است که الهام فُجور و تقوا - که همان عقل عملی است - به نوعی تکمیل تسویه و اعتدال بخشیدن به نفس است. بنابراین، این الهام از ویژگی‌های خلقت و آفرینش نفس

^۱ - انسان - دهر - ۲/ و ۳.

^۲ - مطهری، انسان کامل، ص ۲۷؛ نیز ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۳۵؛ ثعلبی، تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۹۵؛ زحلی، التفسیر المنیر، ج ۲۹، صص ۲۸۲-۲۸۴)

^۳ - تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۳۶.

^۴ - شمس/ ۷ و ۸. نفس انسان به اعتبار این که خیر و شر و به تعبیر قرآن تقوا و فجور به او الهام شده است نفس «ملهمه» نامیده می‌شود.



آدمی^۱ و جزء وجود اوست و در متن خلقت او قرار دارد. این آیه از گونه‌ای شناخت عالی و غیر اکتسابی و در واقع از گرایش فطری خبر می‌دهد. در آیه فطرت آمده است: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ**.^۲

آیه‌ی دیگر می‌گوید: **وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**.^۳ مقصود از «النَّجْدَيْنِ» دو راه خیر و شر است^۴ و هدایت در این آیه به معنای همان الهام است که در آیات سوره‌ی شمس آمده است.^۵ خداوند انسان را از دو طریق هدایت کرده است: یکی از طریق عقل و گرایش‌ها و قوایی که در خلقت و باطن او آفرید، و دیگری به واسطه‌ی انبیا و رسل و امامان که خارج از وجود او هستند.^۶

ملاهادی سبزواری می‌گوید: «انسان در عالم دنیا به حکم سخن خدای تعالی **وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ** قابلیت این را دارد که با غلبه‌ی علم به مبدأ و معاد و با عمل صالح فرشته شود، یا با غلبه‌ی جهل مرکب و مکر و شیطنت به شیطان تبدیل گردد، و یا در اثر غلبه‌ی قوه‌ی شهویه سر از حیوانیت در آورد، و یا با برتری یافتن جنبه‌ی خشم و انتقام‌گیری به حوزه‌ی درندگان وارد شود. همان‌گونه که عناصر، مواد تشکیل دهنده‌ی حیوانات در این عالم است، ملکات و خلق و خو مواد وجودی آنها در عالم آخرت خواهد بود».^۷

^۱ - طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۸.
^۲ - روم / ۳۰.
^۳ - بلد / ۱۰.
^۴ - آلوسی، روح المعانی، ج ۱۶، ص ۲۴۴.
^۵ - المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۲.
^۶ - امام موسی بن جعفر فرمود: «ان الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة فأما الظاهرة، فالرسل والانبياء والأئمة؛ و أما الباطنة فالعقول. (حرآنی، تحف العقول، ص ۳۸۶)
^۷ - شرح الأسماء الحسنی، ص ۲۱۴.

در آیات دیگر هدایت انسان به خیر و شرّ خود با تعبیر خلقت در بهترین صورت و نظام **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** و ردّ آن به پست‌ترین مراتب پستی **ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ** بیان شده است.^۱ خلقت در «**أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**» اشاره به صلاحیت ذاتی انسان برای ترقی و تعالی از راه ایمان و عمل صالح، و ردّ به أسفل سافلین اشاره به حرکت انسان برخلاف فطرت و انتخاب راهی غیر از راه ایمان و عمل صالح است.^۲

۳. از دسته‌ی دیگری از آیات استفاده می‌شود که انسان به راحتی می‌تواند زیبایی و خوبی خصلت‌ها و رفتارهای نیک، و زشتی و بدی خصلت‌ها و رفتارهای منفی را مطابق با فطرت خویش و بدون نیاز به استدلال و برهان احساس کند؛ از این رو خداوند علاوه بر آیات فطرت،^۳ به صورت اصل مسلم و بدون استدلال می‌فرماید: **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ**.^۴ نیز با پرسش تقریری می‌فرماید: **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ**؛^۵ و با استفهام تقریری درباره‌ی کسانی که به خیر و نیکی پایبند هستند و کسانی که به آن تعهدی ندارند می‌فرماید: **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا**.^۶ در خطاب به پیامبر فرمود: به مردم بگو: **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**؛^۷ و با یک مثال بیان می‌دارد: **وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ**

۱- تین / ۴- ۶.

۲- ر.ک: المیزان، ج ۲۰، صص ۳۱۹-۳۲۰؛ ابن عاشور، تفسیر التحرير والتنوير، ج ۳۰، صص ۳۷۳-۳۷۹.

۳- آیات ۷ و ۸ سوره‌ی شمس؛ آیه‌ی ۳۰ روم؛ آیه‌ی ۱۷۲ اعراف؛ آیه‌ی ۱۳۸ بقره و ...

۴- فصلت / ۳۴.

۵- رحمن / ۶۰.

۶- سجده / ۱۸.

۷- زمر / ۹.



عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

از این آیات استفاده می‌شود انسان به گونه‌ای است که به راحتی می‌تواند ارزش فضیلت‌هایی چون سپاسگزاری، پابندی به ارزش‌ها و فضایی همانند: علم، عدل، توانمندی و قرار داشتن در صراط مستقیم و سایر اصول فضائل را بر اساس فطرت خود درک کند و در عمل به آنها آراسته شود و در مقابل به ضد ارزش و رذیلت بودن اموری چون: جهل، عجز، ظلم و بی‌تعهدی به ارزش‌ها پی برده، و از آن دوری کند.^۲

۴. در آیاتی، به طور خاص نفس آدمی در چهره‌های گوناگون معرفی شده است: نفس اماره، نفس لوآمه، نفس مُسَوِّله و نفس مطمئنه.

نفس اماره: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي**^۳ معنای: «إِنَّ

النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ این است که طبع نفس به گونه‌ای است که انسان را به مشتهیات گوناگون و گناهان دعوت می‌کند.^۴ اماره صیغه‌ی مبالغه و بیان‌کننده‌ی کثرت و تنوع خواسته‌های نفس است. «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» اشاره به این است که نفس انسان در این حالت به چیزی قانع نمی‌شود، و او را در ورطه‌ی خواسته‌های نامعقول و غیرمشروع تا بی‌نهایت پیش میبرد، مگر این که تدبیر و تربیت مربی حقیقی انسان شامل حال او شود.

نفس لوآمه: **لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ**^۵ . لوآمه صیغه‌ی مبالغه است. نفس

^۱ - نحل / ۷۶.

^۲ - شخصی بنام ابصه خدمت پیامبر رسید که از حضرت در مورد «بِر» (نیکی) و «اِثم» (گناه) سؤال کند؛ حضرت دستش را بر سینه‌ی وی زد و سه بار فرمود: «اسْتَفْتِ قَلْبِي»؛ «اسْتَفْتِ نَفْسَكَ»؛ از قلبت و از جان و روحت سؤال کن. (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ ابن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۲۸) پس از این، حضرت نشانه‌هایی برای تشخیص بر و اثم بیان کرده‌اند. معنای این سخن (اسْتَفْتِ قَلْبِي...) این است که هر کس به فطرت خدادادی و پاک خود مراجعه کند، بدون نیاز به سؤال از دیگران و استدلال، خواهد فهمید که نیکی و فضیلت و گناه و رذیلت چیست.

^۳ - یوسف / ۵۳.

^۴ - المیزان، ج ۱۱، ص ۱۹۸.

^۵ - قیامت / ۲.

نفس در این حال، صاحب خود را به جهت کوتاهی در پرهیزکاری و طاعت بسیار سرزنش و ملامت می‌کند. ملامت از طریق فکر و حدیث نفس است.^۱ کار نفس لوّامه در امور خیر قبل از عمل تشویق است، در حین عمل ترغیب و بعد از عمل تحسین است. در امور زشت قبل از عمل تهدید، در حین عمل جلوگیری و بعد از عمل ملامت است، لکن در قرآن به جنبه‌ی ملامت‌گری آن توجه شده؛ و به این اعتبار لوّامه نامیده شده است.^۲

نفس مسوّله: درباره‌ی اقدام قاییل به قتل برادرش هابیل آمده است: **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَفَتَلَهُ**.^۳ طوع به معنای رام شدن، انقیاد و گردن نهادن است.^۴ از این جمله استفاده می‌شود بعد از قبولی عمل هابیل طوفانی در دل قاییل به وجود آمد؛ از یک سو حسد او را به انتقام‌جویی دعوت می‌کرد، و از سوی دیگر عاطفه‌ی برادری و انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و قتل نفس او را از این جنایت باز می‌داشت، ولی سرانجام نفس سرکش به تدریج بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار او را رام و برای کشتن برادر آماده کرد.^۵

درباره‌ی رفتار برادران یوسف با وی و برادرش بنیامین نیز دو بار تعبیر «تسویل نفس» به کار رفته است: **قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً**.^۶ نیز درباره‌ی اقدام سامری به ساختن گوساله‌ی زرین و گمراه کردن بنی اسرائیل در غیاب موسی آمده است: «و کذلک سولت لی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تذکره علوم انسانی

^۱ - ابن عاشور، تفسیر التحرير والتنوير، ج ۳۰، ص ۳۱۴.

^۲ - مظاهری، عوامل کنترل‌گر غرایز در زندگی انسان، صص ۱۱۶-۱۱۸.

^۳ - مانده / ۳۰.

^۴ - فیومی، المصباح المنیر، ص ۳۸۰.

^۵ - مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۵۰.

^۶ - یوسف / ۱۸ و ۸۳.



نفسی».^۱

نفس مسئوله کارهای زشت را زیبا و کارهای زیبا را زشت جلوه می‌دهد. نفس در این حالت نماینده و ابزار دست شیطان است. در قرآن تسویل و تزئین امور قبیح - با هدف اغوای انسان - در موارد متعدد به شیطان نسبت داده شده است.^۲ ممکن است تصور شود نفس مسئوله از حالات نفس اماره است، اما با نگاه دقیق‌تر غیر از آن است؛ زیرا نفس اماره به زشتی‌ها امر می‌کند و انسان با این که می‌داند این کار بد است آن را انجام می‌دهد. بنابراین، انسان نفس اماره را می‌شناسد، اما نفس مسئوله را نمی‌شناسد؛ چرا که نفس مسئوله کارش اغواگری است و جای خوب و بد را تغییر می‌دهد. انداختن یوسف در چاه به نظر برادرانش زیبا جلوه کرد و ساختن گوساله‌ی زرین و دعوت بنی اسرائیل به پرستش آن به نظر سامری زیبا آمد. عده‌ی زیادی از انسان‌ها گرفتار این حالت هستند و در عین تبه‌کاری احساس می‌کنند نیکو کارند.^۳ **الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** .^۴

شهید مطهری درباره‌ی «تسویل» می‌گوید:

تسویل یک تعبیر روان‌شناسانه‌ی بسیار دقیقی است که در قرآن آمده است. یعنی: گاهی انسان از درون خودش فریب می‌خورد. نفس انسان یک چیزی را که می‌خواهد آرایشش می‌کند، زینتش می‌دهد و نقش و نگار به او می‌بندد، این همان درون خود انسان است که این

^۱ - ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۴۳۹.

^۲ - إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ . (محمد/۲۵) فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . (انعام/۴۳) وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ . (نمل/۲۴) و

^۳ - ر.ک: جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۴، ص ۷۱، پانوش.

^۴ - كهف / ۱۰۴.

کار را کرده است برای این که آدم خودش را فریب بدهد.^۱ اگر چه قرآن فریب کاری و خود آرای نفس انسانی را تصدیق می کند، ولی یاد آور می شود که اگر انسان به اعماق وجدان خود بازگشت کند، از وضع واقعی خود آگاهی صحیحی به دست می آورد و به خطا و جرم خود معترف می گردد:^۲ **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ** .^۳

نفس مطمئنه: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي** .^۴ نفس مطمئنه حالتی است که نفس با پروردگارش آرامش می یابد و از آنچه او بدان خشنود است خشنود می شود؛ خود را بنده‌ی مخلص خدا و فاقد تسلط بر خیر و شر و سود و زیانش می بیند؛ دنیا را گذرگاه و فقر و غنا و سود و زیان آن را امتحان الهی می شناسد. فراوانی نعمت او را به طغیان و فساد و برتری جوئی نمی کشاند و فقر و فقدان او را در کفر و ناسپاسی فرو نمی برد؛ در عبودیت استقرار یافته، از آن به افراط و تفریط منحرف نمی شود.^۵

در تفسیر آیه: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ**^۶ که از آیات جامع اصول اخلاقی قرآنی است گفته شده: «فحشا اشاره به افراط در قوه‌ی شهویه، و منکر به معنای افراط در قوه‌ی غضبیه و بغی نیز اشاره به قوه‌ی وهمیه است. پست ترین این قوا قوه‌ی شهویه و بالاتر از آن، قوه‌ی غضبیه و برتر از

^۱ - مطهری، انسان کامل، ص ۱۷۷.

^۲ - سبحانی، منشور جاوید، ج ۳، ص ۱۸۷.

^۳ - قیامت / ۱۴ و ۱۵.

^۴ - فجر / ۲۷ - ۳۰.

^۵ - طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

^۶ - نحل / ۹۰.

آن، قوه وهمیه است که در آیه به همین ترتیب به آنها اشاره شده است.^۱

با توجه به تعبیرهای گوناگون در مورد نفس، سؤال این است که آیا انسان در وجود خود نفس‌های متعدد دارد، یا این که نفس یک حقیقت است دارای مراتب مختلف که در چهره‌های گوناگون ظاهر می‌شود؟ در جواب می‌توان گفت: با توجه به این که نفس امری مجرد و فاقد آثار و لوازم ماده و جسم است،^۲ این تعبیرها اشاره به گرایش‌های متفاوت و مراتب مختلفی است که نفس آدمی واجد آن است.

شهید مطهری معتقد است اوصاف گوناگون ذکر شده برای نفس به حسب مراتب و درجات مختلف نفس و از باب «وحدت در کثرت، کثرت در وحدت» است. انسان چند خود جدا از هم ندارد؛ بلکه آنگاه که نفس تحت فرمان عقل نباشد آماره نامیده می‌شود. همین نفس در یک درجه بالاتر که هشیارتر می‌گردد لوّامه خوانده می‌شود. اگر دو تا بود، ملامت خود و محاسبه‌ی نفس معنی نداشت. بنابراین نفس آماره همان نفس لوّامه است و نفس لوّامه همان نفس مطمئنه است، اما در درجات مختلف هستند. درجاتش به این است که در چه درجه‌ای از توجه و آگاهی و تذکر و صفا و نبودن حجاب‌ها و داشتن ایمان و یقین بیشتر و امثال اینها باشند.^۳

به دیگر سخن، ذکر اوصاف مختلف برای نفس آدمی بنابر شرایط گوناگون و اختلاف احوال آن است؛ هرگاه قوه‌ی عاقله بر قوای دیگر (سُبعی، بهیمی و شیطانی) غالب شود و آنها منقاد این جنبه‌ی نفس شوند و اضطراب و سرگردانی آن، که حاصل از تنزاحم آنهاست برطرف

^۱ - فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۰، جزء ۲۱، ص ۸۴.

^۲ - ر.ک: نراقی، جامع السعادات، ج ۱، صص ۳۷-۴۰؛ مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۵۶.

^۳ - مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، صص ۵۹۵-۵۹۶.

گردد، «نفس مطمئنه» نامیده می‌شود. اما هنگامی که تنازع و تزاحم میان قوا برطرف نگردد و قوه‌ی عاقله مغلوب جهات دیگر نفس شود، در این صورت، اگر برای نفس حالت ملامت پدید آید «لوّامه» نامیده می‌شود، اما زمانی که در تنازع و تزاحم قوا مغلوب شود، بدون هیچ‌گونه دفاع و ملامت، در این حالت «امارة بالسوء» نامیده می‌شود.^۱

از آیات قرآن استفاده می‌شود بهترین حالت نفس حالتی است که قرآن از آن به «نفس مطمئنه» تعبیر می‌کند؛ زیرا در موردی که نفس اماره و نفس مسّوله را یادآور می‌شود آن دو را سرزنش کرده، مانع تکامل می‌داند. «نفس لوّامه» را این مقدار ارزشمند می‌داند که به لحاظ ملامت‌گری و برآشفتن در برابر کارکردهای نفس در حالات نامطلوب، به آن سوگند یاد می‌کند. اما «نفس مطمئنه» را با تعبیرهای سراسر لطف و محبت و ستایش یاد می‌کند و چنین حالتی را شایسته‌ی بندگی خداوند و آرمیدن در بهشت و رسیدن به سعادت می‌داند.

نفس آدمی زمانی مطمئن و آرام و معتدل می‌شود که کاملاً الهی و ربانی شده و بعد رحمانی و ربانی آن بر دیگر ابعادش چیره شود و وجودش مملو از یاد و حضور خدا گردد؛^۲ و سایر ابعاد نفس تحت تدبیر و فرمان بعد ربانی و رحمانی‌اش به فعالیت خود ادامه دهند.

در هر حال آنچه از نظر قرآن مهم است این است که بدانیم انسان دارای ابعاد و شؤون مختلف است و مهم‌ترین بعد و شأنش شأن ربانی، ملکوتی، فطرتی و عقلانی اوست که انسانیتش وابسته به همین شأن وجودی اوست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱ - طوسی، اخلاق ناصری، صص ۷۶-۷۷؛ نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۶۳؛ مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، صص ۲۰۰-۲۰۵.

^۲ - الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/۲۸) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ (زمر/۲۳).

قوا و گرایش‌های انسان از نظر عالمان اخلاق

از مهم‌ترین مباحثی که علمای اخلاق بدان پرداخته‌اند این است که باطن و نظام درونی انسان را واکاوی کرده و مسأله‌ی وجود قوا و گرایش‌های متفاوت در انسان را مطرح کرده‌اند. گرایش‌هایی که به طور فطری در انسان وجود دارند و هر کدام منشأ بروز و ظهور رفتارهای خاصی می‌شوند. برخی عالمان اخلاق سه گرایش یا سه قوه‌ی اصلی و متباین از هم برای نفس مطرح کرده‌اند:

- ۱- قوه‌ای که منشأ فکر، تمیز و دقت و نظر در خصائص امور است (قوه‌ی عاقله یا قوه‌ی نطق)؛
- ۲- قوه‌ای که منشأ غضب، شجاعت، اقدام به امور خطرناک و میل به سلطه و برتری است (قوه‌ی غضبیه)؛
- ۳- قوه‌ای که منشأ شهوت، طلب غذا و شوق به انواع لذایذ است (قوه‌ی شهویه).^۱

برخی دیگر، علاوه بر سه گرایش یاد شده، گرایش شیطانی (قوه‌ی وهمیه) را اضافه کرده‌اند که کارش کشف راه‌های مکر و حيله‌گری و رسیدن به مقاصد از طریق فریب و نیرنگ است. بدین ترتیب مجموع گرایش‌های بنیادین و قوای اصلی نفس را چهار تا دانسته‌اند.^۲

بنابراین، در انسان چهار گرایش بنیادین و اصلی یا چهار نیروی غریزی و فطری وجود دارد: گرایش بهیمی (قوه‌ی شهویه)، گرایش سبعی (قوه‌ی غضبیه)، گرایش شیطانی (قوه‌ی وهمیه) و گرایش ربّانی

^۱- ابن مسکویه، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۱۵-۱۶؛ طوسی، اخلاق ناصری، صص ۵۷-۵۸.

^۲- نراقی، جامع السعادات، ج ۱، صص ۶۱-۶۲. آنچه در خصوص قوه‌ی وهم ذکر شده کارکردهای منفی آن است، اما کارکرد مثبت آن عبارت است از فهمیدن امور جزئیة و دانستن دقائق امور که به وسیله‌ی آنها به مقاصد صحیح می‌رسند. (نراقی، معراج السعاده، ص ۵۱).

(قوه‌ی عاقله).^۱

هریک از این قوا و گرایش‌ها منشأ فعل و رفتار خاص می‌شود. هرگاه یکی از این گرایش‌ها که به نحو استعداد و قوه در انسان وجود دارد در اثر تربیت ویژه یا عادت یا به حسب مزاج خاص به فعلیت برسد و قوت بگیرد، در وجود آدمی غالب می‌شود و اغلب رفتار او را شکل می‌دهد و چه بسا سایر قوا و گرایش‌ها را تحت الشعاع قرار داده و حتی ممکن است آن‌ها را از اثر بیاندازد. انسان محصول ترکیب و امتزاج روح و بدن و فطرت الهی و طبیعت مادی است و سیر این دو در مسیر یک هدف نیست. به بیان شهید مطهری، روح و بدن در عین اتحاد و یگانگی، از جنبه‌ی دوگانگی مانند دو رفیقند که از طرفی الزاماً باهمند و نمی‌توانند از هم جدا باشند، و از طرف دیگر دو رفیقی هستند که هم‌هدف نیستند:

میل جان اندر ترقّی و شرف میل تن در کسب اسباب و علف
کوچک ماندن هر کدام به نفع دیگری و رشد هر کدام به ضرر دیگری
است.^۲

آیت الله جوادی آملی می‌نویسد:

«این تعبیر رایج که از انسان به "حیوان ناطق" یاد می‌شود تعبیری صوری است، و گر نه انسان هویت بسیار دقیق‌تر دارد. تعبیر یاد شده از آن روست که اکثر افراد حیات ظاهری دارند و سخن می‌گویند، اما بهیمی، سبّعی، شیطنانی یا ملّکی بودن آن حیات مشخص نیست برخی بهیمه‌ی ناطق، بعضی سبّعی ناطق، گروهی شیطان ناطق، عده‌ای انسان و بعضی فرشته ناطق‌اند...؛ زیرا [انسان] آن‌گاه که در مسیر انسانیت قرار می‌گیرد، پیش روی او چهار راه است:

^۱ - برخی از صاحب‌نظران معتقدند قوه‌ی عاقله کارش صرفاً ادراک و روشنگری است و هیچ‌گونه میل و گرایش در آن نیست؛ و اصولاً قوه‌ی عقل از سنخ تمایلات و غرایز نیست و اگر هم گاهی میل و گرایشی به عقل نسبت داده می‌شود، نسبتی مجازی است (ر.ک: مصباح یزدی، فلسفه‌ی اخلاق، صص ۹۵-۹۸ و ۱۱۸؛ نیز اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۰۸).

^۲ - حماسه‌ی حسینی، ج ۳، ص ۳۶۶.

یا همین انسانیت را شکوفا کرده، انسان برتر و نمونه‌ای همانند فرشته می‌شود، یا در مسیر افکار و سیاست‌های مشؤم می‌افتد و شیطان می‌گردد، یا درنده‌خویی پیش می‌گیرد و خونخوار می‌شود، یا با پیروی از غرایز شهوی و مانند آن، واقعاً بهیمة می‌گردد. بنابراین، اگر در برخی تعبیرها از بعضی انسان‌ها به بهیمة و مانند آن یاد شده، تظیری ادبی یا مجاز، تشبیه، استعاره و مانند آن نیست.^۱

به سخن دیگر، چون شخصیت انسان به خصایص اخلاقی و روانی اوست، اگر خصایص اخلاقی و روانی انسان، خصایص اخلاقی و روانی انسانی نبود، بلکه خصایص اخلاقی یک درنده یا بهیمة بود، این واقعاً مسخ شده است.^۲ در هر حال، انسان ثمره و میوه‌ی جهان آفرینش و به لحاظ دارا بودن روح و جسم^۳ خلاصه و عصاره‌ی جهان غیب و شهادت است،^۴ و در او قوا، خصال، حقایق و معانی تمام موجودات هستی جمع شده است. گویا او معجون و مرکبی است از جمادات، نباتات، بهائم، درندگان، شیاطین و ملائکه و خلاصه و عصاره‌ای است از تمام عالم و نسخه‌ی منتخبی است از کتاب بزرگ هستی، و به تناسب هریک از آنها آثار و خلصتی در او و از او دیده می‌شود.^۵

^۱- تسنیم، ج ۸، ص ۷۶ و ۷۷.

^۲- مطهری، انسان کامل، ص ۱۹.

^۳- وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ... ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ... (سجده ۷ و ۹).

^۴- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۶، ص ۵۵.

^۵- صدرالدین شیرازی، أسرارالآیات، صص ۱۲۴-۱۳۸. در شعر منسوب به امیرالمؤمنین آمده است: «دواؤک فیک و لاتبصر / و دائک منک و لاتشعر / و أنت الکتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمّر / و تزعم أنك جرم صغیر / و فیک انطوی العالم الأكبر. از امام صادق نقل شده است که فرمود: الصورة الإنسانية هی أكبر حجة الله علی خلقه، و هی الکتاب الذی کتبه الله بیده (فیض کاشانی، تفسیرصافی، ج ۱، ص ۹۲). از این رو خداوند آفرینش انسان را نمونه‌ی آفرینش زیبای خود معرفی می‌کند: أَلَذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ... (سجده ۷-۹). در این آیات اول می‌فرماید: خدا آن کسی است که هرچه را آفرید زیبا آفرید؛ و به دنبالش آفرینش انسان را مطرح می‌کند که معنایش این است که آفرینش انسان در زیبایی و عظمت نمونه است. در سوره‌ی مؤمنون ابتدا سیر آفرینش انسان را بیان کرده، سپس در پایان، آفرینش خود را به عظمت و زیبایی ستوده است: وَكَلَّمَ

در علم اخلاق تلاش می‌شود راه‌هایی برای ایجاد تعدیل میان قوا و گرایش‌های مختلف انسان ارائه شود به گونه‌ای که هریک از آنها در مسیر طبیعی خود فعال باشد و انسان در سایه‌ی اعتدال، در تمام جوانب وجودی به سعادت دست یابد. از نظر علمای اخلاق این وضعیت زمانی پدید می‌آید که قوه‌ی عاقله و گرایش ربّانی در وجود آدمی حاکم گردد و زمام سایر گرایش‌ها به دست این قوه و گرایش باشد. در علم اخلاق براساس سه عامل اصلی رفتار انسان، یعنی: عقل، شهوت، غضب، چهار خصلت و فضیلت اصلی تعریف شده است که عبارتند از:

۱. حکمت؛ به معنای شناخت حقایق و موجودات آن‌گونه که هستند و تنظیم زندگی و عمل براساس این شناخت؛
۲. عفت؛ به معنای تحت فرمان عقل بودن عامل شهوت؛
۳. شجاعت؛ به معنای تحت فرمان عقل بودن عامل غضب؛
۴. عدالت؛ به معنای هماهنگی قوای مختلف تحت امر و نهی قوه‌ی عاقله.

این چهار فضیلت از اعتدال قوا و عوامل رفتار پدید می‌آیند. هرگاه قوای سه‌گانه از اعتدال و وظیفه‌ای که برایشان تعریف شده است به جانب افراط و تفریط خارج شوند، هر کدام منشأ دو رذیلت خواهند شد: افراط عقل به زیرکی منفی و فریبکاری و تفریط آن به کودنی منتهی می‌گردد. افراط قوه‌ی شهویه هرزگی و تفریط آن خمودگی را به دنبال می‌آورد؛ و افراط قوه‌ی غضبیه منشأ بی‌باکی و تهور و تفریط آن سبب ترسو بودن می‌گردد؛ و نهایت این که در دو طرف فضیلت عدالت، دو رذیلت ستمگری و ستم‌پذیری قرار دارد.^۱ در علم اخلاق فضیلت‌ها تحت عنوان چهار فضیلت یاد شده و رذیلت‌ها زیرعنوان هشت

خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون/۱۲-۱۴).

^۱ - ر.ک: نراقی (ملاحمد)، جامع السعادات، ج ۱، ص ۸۴ و ۹۸؛ نراقی (محمد مهدی)، معراج السعادة، ص ۵۹-۶۵.

رذیلت مزبور دسته‌بندی و تنظیم شده است.

از امیرالمؤمنین نقل شده است که فرمود: «فضایل چهار نوع است: حکمت که ریشه‌ی آن در تفکر است. عفت که اساس آن شهوت است. قوت (شجاعت) که اساس آن در غضب است. عدالت که ریشه آن در اعتدال قوای نفس است»^۱.

آیت الله مصباح یزدی، طرح دیگری در خصوص انگیزه‌ها و گرایش‌های نفس ارائه کرده است.^۲ در این طرح نفس به صورت یک هرم سه بعدی در نظر گرفته شده است: نقطه‌ی رأس هرم نمایانگر وحدت مقام نفس است که همه‌ی سطوح و ابعاد مفصل و متعدد به اجمال در آن نقطه متحد می‌شوند یا به وحدت می‌رسند؛ چنان که از نقطه‌ی واحد رأس، با همان مقام وحدتی که دارد، شؤون مختلفی پدید می‌آید یا ظاهر و متجلی می‌شود. مقصود از سه سطح یا سه بُعد هرم نفس سه غریزه و گرایش اصلی آن است که همه‌ی تلاش‌های انسان توسط آنها انجام می‌گیرد. این سه غریزه از ریشه‌ی اصلی تر به نام «حب نفس» و «خود دوستی» پدید می‌آیند که عبارتند از: «حب بقاء»، «حب کمال» که در دو چهره‌ی «حقیقت‌جویی و قدرت‌طلبی» و «لذت‌جویی و سعادت‌طلبی» ظاهر می‌شوند. این سه غریزه‌ی اصلی که از ریشه‌ی «حب نفس» می‌رویند هریک به منزله‌ی اصل و تنه‌ای است که شاخه‌ها و فروع گوناگونی بر آن می‌روید و تحت تأثیر عوامل مختلف دیگری منشأ فعالیت‌های گوناگون می‌شود.

مهم‌ترین عاملی که در جهت‌دهی غرایز مؤثر است عامل شناختی است. این که انسان غریزه‌ی حبّ بقاء یا حبّ کمال و لذت‌جویی و سعادت‌طلبی خود را در چه مسیری و در کدام مصداق فعال کند. به تعریف و شناخت وی از بقاء و

^۱ - «الفضائل أربعة أجناس: احدها الحكمة و قوامها فی الفکرة والثانی العفة و قوامها فی الشهوة و الثالث القوة و قوامها فی الغضب؛ و الرابع العدل و قوامه فی اعتدال النفس». (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۱). سند این روایت به جهت مرسل بودن خالی از اشکال نیست (مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۰۲)، اما از حیث محتوا می‌تواند مؤید همان چیزی باشد که در علم اخلاق سنتی مطرح است.

^۲ - مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۲، صص ۲۹-۴۳.

کمال و لذت و سعادت بستگی دارد. در واقع دو چیز رفتارهای انسان را شکل می‌دهد: یکی میل‌ها و گرایش‌ها، و دیگری بینش‌ها و شناخت‌ها. میل‌ها حرکت‌دهنده‌اند و شناخت‌ها جهت‌دهنده.^۱

شهید مطهری^۲ گرایش‌های انسان را به دو دسته تقسیم کرده است: گرایش‌های خودمحور و گرایش‌های غیر خودمحور یا گرایش‌های مقدس. گرایش‌های خودمحور مانند: گرایش جنسی، گرایش به تغذیه و... گرایش‌هایی هستند که غایت آنها خود فردی است. این دسته از گرایش‌ها میان انسان و حیوان مشترک است. اما دسته دیگر از گرایش‌ها که گرایش به خیر و فضیلت یا گرایش‌های اخلاقی از جمله‌ی آن است،^۳ بر اساس خودمحوری نیستند و انسان در وجدان خود برای آنها نوعی ارزش و قداست قائل است و شکل انتخابی و آگاهانه دارند. این قسم از گرایش‌ها مختص انسان است و در حیوانات نمونه‌ی آنها آن‌چنان که در انسان وجود دارد دیده نمی‌شود. این گرایش‌ها ریشه در فطرت و خلقت انسان دارند و انسانیت انسان به این دسته از گرایش‌هاست. به بیان دیگر، انسان حقیقتی است مرکب از روح و بدن، و روحش حقیقتی است الهی: **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي**.^۴ در انسان عنصری غیر طبیعی وجود دارد؛ همچنان‌که عناصر طبیعی وجود دارد. عناصر طبیعی انسان را به طبیعت وابسته کرده‌اند و این عنصر غیر طبیعی انسان را به امور غیر طبیعی و غیرمادی وابسته کرده است. حس فضیلت‌جویی و گرایش به اخلاق و فضائل مربوط به روح و سرشت روحی اوست.^۵

^۱- ر.ک: مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴۳.

^۲- مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۸۷.

^۳- مجموع این گرایش‌ها که از آنها به فطریات احساسی تعبیر شده است، پنج تاست: ۱. حس حقیقت‌جویی. ۲. گرایش به خیر و فضیلت؛ ۳. گرایش به جمال و زیبایی؛ ۴. گرایش به خلاقیت و ابداع؛ ۵. عشق و پرستش (همان، ص ۴۹۲-۴۹۹).

^۴- حجر / ۲۹.

^۵- مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۱۰.

تقسیم‌بندی مسائل اخلاق

مسأله‌ی اخلاق به لحاظ این که در فطرت و خلقت آدمی ریشه دارد از همان آغاز زندگی بشر مورد توجه بوده است و لازم بود به صورت یک علم، مدون و ساماندهی شود، اما این که مسائل آن چگونه تقسیم و تدوین شود بسته به نوع نگاه و تحلیلی است که از نفس انسان و قوا و گرایش‌های او وجود دارد؛ و نیز بسته به تعریفی است که از علم اخلاق ارائه می‌گردد.

تقسیم مسائل اخلاق بر اساس رویکرد ارسطویی

از رویکردهای رایج و شاید قدیمی‌ترین رویکرد تقسیم مسائل اخلاق، رویکرد ارسطویی است که مورد توجه علمای اخلاق اسلامی بوده و همواره بر اساس آن - البته با برخی اصلاحات و تکمیل - به تقسیم و تنظیم مباحث اخلاق اسلامی پرداخته‌اند.

در دیدگاه ارسطویی اخلاق به معنای ملکات راسخه در نفس است که بر اثر تکرار عمل و رفتار، حاصل می‌شود و منشأ عمل و رفتار نیز قوای نفسانی اوست. تعداد این قوا و اصول فضائل و رذائل مرتبط با آن به سبکی که عالمان اخلاق اسلامی آن را مطرح کرده‌اند، در بخش «قوا و گرایش‌های انسان از نظر عالمان اخلاق» به اجمال مطرح شده است.

از نظر برخی صاحب‌نظران در زمینه‌ی اخلاق اسلامی، این شیوه دچار برخی اشکالات و نواقص است و در واقع نمی‌تواند معیاری برای تقسیم و تنظیم مسائل مختلف اخلاق اسلامی باشد.

آیت الله مصباح یزدی پس از طرح دیدگاه ارسطویی درباره‌ی دسته‌بندی مسائل اخلاق، چند سؤال مطرح می‌کند: آیا تقسیم قوای نفس به این سه قوه درست است و آیا می‌توان قوای نفس را در این سه

خلاصه کرد؟ سؤال دیگر آن که تقسیم اخلاق و رفتار و ملکات اخلاقی بر اساس تنوع قوای نفسانی آیا می‌تواند مطلوب باشد، و یا این که بهتر است روش دیگری برای تقسیم آنها پیدا کنیم؟ ایشان معتقد است تقسیم مسائل اخلاق بر اساس تنوع قوای نفس تنها راه نیست، بلکه می‌توان تقسیم دیگر مثلاً تقسیم بر اساس متعلقات افعال اختیاری داشته باشیم، یا تقسیماتی دیگر بر اساس قوای نفس داشته باشیم، اما قوای نفس را در سه قوه منحصر ندانیم.^۱ نیز از نظر ایشان نظام اخلاقی ارسطویی به جهت عدم توجه به حیات ابدی دچار نقص و ضعف آشکار است، و اساساً سخن گفتن از سعادت واقعی و حقیقی بدون توجه به حیات ابدی را غیر منطقی می‌داند.^۲

آیت الله مکارم شیرازی نیز در کتاب اخلاق در قرآن، که معتقد است دیدگاه علمای اخلاق اسلامی تکمله‌ای است بر دیدگاه ارسطویی و فلاسفه یونانی، ایرادهایی را مطرح کرده و نتیجه گرفته است که اصول چهارگانه‌ای که قدما برای اخلاق بر شمرده‌اند نمی‌تواند الگویی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است. ایشان اشکالات ذیل را در خصوص شیوهی ارسطویی مطرح کرده‌اند:

الف. برخی از ملکات اخلاقی را که به یقین جزء فضائل است به زحمت می‌توان در اصول چهارگانه‌ی فضائل جای داد. مثلاً حسن ظن از فضائل و نقطه‌ی مقابله‌ی بدگمانی است. اگر بنا باشد در یکی از اصول چهارگانه قرار داده شود، باید در اصل حکمت واقع شود. در حالی که حسن ظن را نمی‌توان جزء حکمت شمرده؛ زیرا حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات دو تاست، بلکه گاه به روشنی از آن

^۱ - اخلاق در قرآن، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۲.

^۲ - نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ص ۳۲۱.

جدا می‌شود؛ به این معنی که قرائن ظنی بر صدور گناه و خطا از کسی آشکار باشد، ولی به حسن ظن آنها را نادیده می‌گیرد. نیز صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمت از فضائل است در حالی که نه می‌توان آنها را در قوه‌ی تشخیص و ادراک جای داد و نه در مسأله‌ی جذب منافع یا دفع مضار، به خصوص اگر پابندی شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات باشد، نه برای منافی که در آینده از آنها عاید می‌شود.

ب. حکمت را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده‌اند، در حالی که حکمت به تشخیص واقعیت‌ها بازمی‌گردد و اخلاق به عواطف و غرایز و ملکات نفس مربوط است نه ادراکات عقل، بنابراین، در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی‌شود. عقل و قوه‌ی ادراک راهنمای عواطف و غرایز انسان است.

ج. اصرار بر این هم که همیشه فضائل اخلاقی حدّ وسط میان افراط و تفریط است صحیح به نظر نمی‌رسد، هر چند غالباً چنین است؛ زیرا مواردی پیدا می‌شود که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً برای قوه‌ی عقلیه حد افراطی تصور نمی‌شود. نیز عدالت جزء فضائل اخلاقی و افراط و تفریط آن را ظلم و انظلام (پذیرش ظلم) می‌دانند، در حالی که قبول ظلم هرگز افراط در عدالت نیست.

حد افراط علم، علم نامتناهی و حد تفریط آن جهل مطلق است. حد وسط آن کدام است؟ نیز بر اساس مبانی دینی معرفت به خدا و حبّ و تقرب به او اموری نیستند که حد وسط آنها مطلوب باشد، بلکه هر چه بیشتر باشند در سعادت مؤثرترند.

بنابراین، مسأله‌ی حد وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریط‌های صفات رذیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما نمی‌توان آن را به

عنوان یک حکم عام و اصل اساسی در بحث‌های اخلاقی پذیرفت. در دفاع از نظریه‌ی ارسطو گفته‌اند: آنچه حد افراط و تفریط مذموم و حد وسط مطلوب دارد افعال انسان است، اما دانش، معرفت به خدا و محبت و تقرب به او افعال انسان نیستند، بلکه نتیجه‌ی افعال انسانند. خود علم و تقرب به خدا ارزشمندند و هرچه بیشتر باشند از ارزش آنها کاسته نمی‌شود. آنچه رذیلت است افراط و تفریط در علم آموزی است، به گونه‌ای که در زندگی سعادت‌مندان و سایر تکالیف انسان اختلال ایجاد کند. اگر نظریه‌ی ارسطو را بپذیریم، هرچه در افعال خود معتدل‌تر باشیم تقرب بیشتری به خدا می‌یابیم.^۱

البته در نظام اخلاقی ارسطویی ارتباط اخلاق و عقیده ضعیف است اخلاق رنگ دینی ندارد، عمدتاً بر سعادت دنیوی تأکید شده است و سعادت اخروی جایگاهی شایسته در آن ندارد. علاوه بر این، پیچیده و حاوی اصطلاحات فلسفی است که برای عامه‌ی مردم نامأنوس است.^۲

تقسیم مسائل اخلاق بر اساس روش برخی عالمان اخلاق اسلامی

دیدگاه مزبور که معتقد است شیوه‌ی ارسطویی برای تقسیم و تنظیم مباحث اخلاق دینی - اسلامی دچار برخی اشکال و نواقص است، برای رهایی از این اشکالها و نواقص طرحی دیگر پیشنهاد کرده است.

آیت الله مصباح یزدی بازننگری در شیوه‌ی دسته‌بندی مسائل اخلاق را لازم دانسته و عملاً روشی جدید ارائه داده است. ایشان معتقد است موضوع علم اخلاق به ملکات و صفات راسخه در نفس منحصر نیست؛ حالات و افعال اختیاری انسان نیز که به خوب و بد متصف می‌شود و در سعادت و شقاوت

^۱ - مصباح، مجتبی، فلسفه‌ی اخلاق، ص ۱۲۲.

^۲ - بناری، علی همت، تربیت اسلامی ویژه‌ی تربیت اخلاقی (مجموعه مقالات)، ص ۱۸۵؛ نیز ر.ک: مصباح، فلسفه‌ی اخلاق، ص ۱۲۲.

آدمی نقش دارد می‌تواند موضوع علم اخلاق باشد؛^۱ از این رو می‌توان مسائل اخلاق را بر اساس متعلقات افعال اختیاری انسان نیز به این صورت تقسیم کرد: متعلق فعل اختیاری انسان یا امور مربوط به خود فاعل است یا مربوط به انسان‌های دیگر، و یا این که با خدای متعال ارتباط پیدا می‌کند که به تناسب، قسم اول را اخلاق فردی و قسم دوم را اخلاق اجتماعی و بخش سوم را اخلاق الهی نام نهاده‌اند. وی این تقسیم‌بندی را دلنشین‌تر از تقسیم‌بندی بر اساس شیوهی ارسطویی می‌داند.^۲ ایشان براساس همین روش، مسائل اخلاق را با رویکرد قرآنی در کتاب «اخلاق در قرآن» در سه جلد تنظیم کرده است. نیز معتقد است می‌توان مسائل اخلاق را بر اساس قوای نفس تنظیم کرد، اما قوا را در سه یا چهار قوه منحصر ندانست؛ چنان که تقسیم‌بندی دیگری به این نحو ارائه کرده است:

۱. گاهی افعال انسان منشأ غریزی دارد؛ یعنی فعل و انفعالات بدنی مستقیماً منشأ انگیزش آنها می‌شود؛ مثل: خوردن یا روابط جنسی و نظایر آنها که منشأشان میل به خوردن یا میل جنسی است و این تمایلات به سبب فعل و انفعالات فیزیولوژیک تحقق می‌یابد.
۲. گاهی دیگر منشأ افعال، تأثرات روحی انسان نظیر حالات ترس و وحشت و اضطراب هستند که در روان‌شناسی با عنوان "انفعالات" نام برده می‌شوند.
۳. برخی دیگر کارهایی هستند که از تمایلات عالی انسان و به اصطلاح تمایلات فطری نظیر: حقیقت‌جویی، کمال‌جویی، میل به فضائل اخلاقی و پرستش منشأ می‌یابند؛ یعنی: تمایلاتی که منشأ بدنی و عضوی ندارند.
۴. در مواردی نیز رفتارهای انسانی منشأ احساسی و عاطفی دارند که این خود به دو نوع تقسیم می‌شود: رفتارهایی که عواطف مثبت انسان

^۱ - ر.ک: اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴۰؛ فلسفه‌ی اخلاق، ص ۱۸۵.

^۲ - اخلاق در قرآن، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۴.

مثل انس و محبت آنها را برانگیخته است، و دوم رفتارهایی که منشأشان عواطف منفی انسان نظیر حسد و کینه و نفرت خواهد بود.^۱

ایشان در بخش تبیین افعال اختیاری تقسیم دیگری از قوای نفس ارائه داده‌اند که بطور اجمال در بخش «قوا و گرایش اصیل انسان از نظر علمای اخلاق» مطرح شده است. البته ایشان مباحث اخلاقی را بر اساس این تقسیم‌بندی‌ها تنظیم نکرده‌اند.

افزون بر سه محوری که در طرح آیت الله مصباح یزدی آمده است، موردی دیگر را نیز می‌توان اضافه کرد: آن دسته از افعال اختیاری انسان که در ارتباط با طبیعت و جهان آفرینش است محوری را در اخلاق پدید می‌آورد که می‌توان تحت عنوان «اخلاق زیستی» یا عنوان مناسب دیگری مطرح کرد. در روایتی منسوب به امام صادق افعال اختیاری انسان با توجه به چهار متعلق رده‌بندی شده است: خدا، خود، خلق و دنیا: «أصول المعاملات تقع على أربعة أوجه: معاملة الله، و معاملة النفس، و معاملة الخلق، و معاملة الدنيا...»^۲ از این رو می‌توان افعال اختیاری انسان را با چهار محور خدا، خود، دیگران و طبیعت بررسی کرد. بر این اساس، آیت الله مکارم شیرازی در کتاب اخلاق در قرآن اصول اخلاق قرآنی را به اصول اخلاقی در ارتباط با خالق، خود، خلق و جهان آفرینش و طبیعت تقسیم کرده‌اند.

شکرگزاری و خضوع در برابر خداوند، عبودیت، رضا و تسلیم در برابر فرمان او را جزء بخش اول شمرده‌اند؛ و خودشناسی، پاکسازی قلب از ناپاکی و آلودگی و مدارا با خویشتن در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن را از گروه دوم دانسته؛ و تواضع، ایثار، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و ... را جزء گروه سوم؛ و عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن را

^۱ - اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴۲.

^۲ - مصباح الشریعه، ص ۵.

جزء گروه چهارم آورده‌اند و معتقدند این اصول کم و بیش در مجموعه‌هایی از آیات قرآن مطرح شده‌اند^۱ و هریک از این اصول چهارگانه، شاخه‌هایی در قرآن دارند.^۲ البته ایشان مسائل مختلف اخلاقی قرآن را بر اساس روش یاد شده تنظیم نکرده‌اند، بلکه بر اساس وقوع و نقل تاریخی قرآن مطرح کرده‌اند. به عنوان نمونه، اولین ردیلتی که در عالم اتفاق افتاد تکبر ابلیس در برابر فرمان خدا بود؛^۳ و اولین فضیلتی که در مورد انسان مطرح شد دانایی آدم به اسماء و حقائق است: **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...**^۴.

گرچه تقسیم‌بندی مسائل اخلاق بر اساس متعلقات افعال اختیاری انسان دلپذیرتر از تقسیم‌بندی بر اساس دیدگاه ارسطویی است و می‌تواند معیاری مناسب برای ساماندهی مسائل اخلاقی قرآنی و دینی باشد، اما این سؤال جای طرح دارد که آیا مرزی دقیق میان افعال اختیاری انسان وجود دارد که بتوان بر اساس آن افعال و رفتار انسان را در این چهار مقوله طبقه‌بندی کرد به گونه‌ای که هیچ تداخلی نداشته باشند؟ به نظر می‌رسد چنین مرزی وجود ندارد؛ علاوه بر این، تعیین اصول و فروع مسائل اخلاقی هم تنها بر اساس این معیار چندان کار ساده‌ای نیست.

شهید مطهری در طرح مسأله‌ی اخلاق، گرایش‌های انسان را به دو دسته‌ی اساسی تقسیم می‌کند: گرایش‌های خودمحور و گرایش غیر خودمحور یا گرایش‌های مقدس. میل به غذا، میل جنسی... از نوع گرایش‌های خودمحور، و فضیلت‌گرایی و حس اخلاق‌ورزی را از نوع گرایش غیر خودمحور و از نوع گرایش مقدس می‌داند.^۵ بر این اساس می‌توان اخلاق رذیله را ذیل گرایش‌های

^۱ - لقمان / ۱۳-۱۹؛ انعام / ۱۵۱-۱۵۳.

^۲ - مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۰۴.

^۳ - بقره / ۳۴. امام صادق فرمود: «اولین معصیتی که در برابر خدا شد استکبار ابلیس از فرمان سجده برای آدم بود.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۱).

^۴ - بقره / ۳۱.

^۵ - ر.ک: مجموعه آثار، ج ۳، صص ۴۸۷-۴۹۹.

خودمحور تقسیم و تنظیم کرد و اخلاق فضیلت را ذیل گرایش‌های مقدس، اما تاکنون مسائل اخلاق به این شکل تقسیم و ارائه نشده است.

روش ارباب سیر و سلوک

اصحاب سیر و سلوک هر کدام به روش خاصی در زمینه‌ی دور شدن از رذائل و آراسته شدن به فضائل عمل کرده‌اند و راه حل پیشنهاد داده‌اند که نتیجه‌اش انواع خاصی از تقسیم و تنظیم مباحث اخلاق را رقم می‌زند. به جهت پرهیز از اطاله از طرح آنها خودداری می‌شود.^۱

نتیجه

صرف نظر از روش‌های ارباب سیر و سلوک، دو روش برای تقسیم و تنظیم مسائل علم اخلاق مورد توجه عالمان اخلاق اسلامی است:

۱. روش ارسطویی. بر اساس این دیدگاه اخلاق به معنای ملکات راسخه در نفس است که بر اثر تکرار عمل حاصل می‌شود و منشأ عمل نیز قوای نفسانی: قوه‌ی شهویه، قوه‌ی غضبیه و قوه‌ی عقلیه است. بر اساس سه عامل اصلی رفتار انسان یعنی: عقل، شهوت، غضب چهار فضیلت اصلی: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت، و در دو طرف هریک از چهار فضیلت، دو رذیلت، مجموعاً هشت رذیله تعریف شده است.

۲. روش آیت الله مصباح یزدی در کتاب اخلاق در قرآن. بر اساس این نظر با توجه به سه متعلق اصلی افعال اختیاری انسان یعنی خدا، خویشتن و دیگران مسائل اخلاق تحت عنوان اخلاق الهی، اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تنظیم شده است. طبق این نظر، اخلاق صرفاً ملکات نفسانی نیست، بلکه هر نوع افعال اختیاری هم که به خوب و بد متصف

^۱ - برای اطلاع بیشتر ر.ک: مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۱، صص ۱۳۳-۱۴۴.

می‌شود و در سعادت و شقاوت انسان تأثیر دارد در موضوع اخلاق
داخل است.

در کنار دو روش یاد شده، رویکرد تنظیم مسائل اخلاقی براساس
وقوع تاریخی نیز مطرح است که موردی و مختص به مباحث مطرح
شده در قرآن است و کتاب اخلاق در قرآن آیت الله مکارم شیرازی
این‌گونه تنظیم شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود، *روح المعانی*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن عاشور، محمدطاهر، *تفسیرالتحریر و التنویر*، بیروت: مؤسسه تاریخ، ۱۴۲۱ق.
۴. ابن مسکویه، احمد، *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق*، تحقیق قسطنطین زریق، بیروت: الجامعة الامیرکیه، ۱۹۶۶م.
۵. ابن منظور، محمد، *لسان العرب*، چاپ اول، بیروت: دارالتراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۶. ابن حنبل، احمد، *مسند*، بیروت: دار صادر، بی تا.
۷. *تربیت اسلامی و ویژه‌ی تربیت اخلاقی* (مجموعه مقالات به کوشش محمدعلی حاجی ده آبادی و ...)، چاپ اول، نشر تربیت اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۸. ثعلبی، *تفسیر ثعلبی*، چاپ اول، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۹. جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم - تفسیر قرآن کریم -*، چاپ اول، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۰ش.
۱۰. حرانی، حسن بن شیعہ، *تحف العقول*، چاپ دوم، ایران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۱۱. حر عاملی، محمد، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق/۱۳۷۲ش.
۱۲. الزحیلی، وهبه، *تفسیر المنیر*، چاپ اول، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
۱۳. سبحانی، جعفر، *منشور جاوید*، چاپ سوم، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۳ش.
۱۴. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار، ج ۳*، چاپ پنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵ش.
۱۵. *انسان کامل*، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.

۱۶. حماسه حسینی، چاپ سوم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶ ش.
۱۷. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد، تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ ش.
۱۸. اسرارالایات، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش.
۱۹. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، چاپ پنجم، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تنقیح و تصحیح: مینوی، مجتبی و حیدری، علیرضا، چاپ ششم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. فخررازی، محمد، التفسیر الکبیر، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
۲۲. فیض کاشانی، محسن، التفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. قیومی، احمد، المصباح المنیر، چاپ اول، قم: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۱ ق.
۲۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۵. (امام) صادق، جعفر بن محمد (منسوب)، مصباح الشریعه، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۹۸۰ م.
۲۶. مصباح، مجتبی، فلسفه اخلاق، چاپ نهم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱ ش.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۲۷۶.
۲۸. فلسفه اخلاق، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲ ش.
۲۹. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، قم: مرکز انتشارات، ۱۳۸۴ ش.

۳۰. آموزش فلسفه، چاپ اول، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۳۱. مظاهری، حسین، عوامل کنترل‌گر اینز در زندگی بشر، مؤسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۶۶ش.
۳۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ بیستم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ش.
۳۳. اخلاق در قرآن، چاپ پنجم، قم: انتشارات علی بن ابیطالب، ۱۳۸۷ش.
۳۴. ملا هادی سبزواری، شرح الاسماء الحسنی، قم: منشورات مکتبه بصیرتی، بی‌تا.
۳۵. نراقی، محمدمهدی، جامع السعادات، چاپ ششم، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.
۳۶. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، قم: انتشارات هجرت، ۱۲۷۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

